

## او با همدستی خواستگار سابقش جنایت کرد

صبح ۲۷ مهر، فریادهای زن جوانی از طبقه سوم خانه‌اش در خیابان شهید مدنی، اهالی ساختمان را به آنجا کشاند. آن‌ها با حضور در خانه با بدن نیمه جان شوهر وی در حالی مواجه شدند که با ضربه چاقو شدت مجروح شده بود.



دریافتند که منیزه و شوهرش باهم اختلاف داشته‌اند. اختلاف زوج جوان و ادعای او برای بی‌اطلاعی از عامل جنایت شک مأموران را به همسر مقتول برانگیخت. در تحقیقات از همسایه‌ها نیز آن‌ها ادعا کردند که بارها صدای درگیری و جرو و بحث زوج جوان را شنیده‌اند.

**گروه حوادث** - به گزارش کارگز آتلان، موضوع این حادثه بلافاصله به اورژانس و پلیس گزارش شد و مرد جوان به نام یاشار به بیمارستان منتقل شد. اما ساعاتی بعد، شدت جراحات وارده مرگ یاشار را رقم شد.

**قاتل نامرئی**  
وقتی بازپرس جنایی و تیم بررسی صحنه جرم به محل قتل رفتند در تحقیقات اولیه، منیزه همسر یاشار به مأموران گفت: صبح همسرم خواب بود که برای خرید خانه را ترک کردم. بعد از اینکه برگشتم با یاشار در حالی که چاقو خورده بود مواجه شدم. هر چه از او پرسیدم چه کسی این کار را سرت آورده و فقط ناسزا می‌گفت. نمی‌دانم چه کسی او را به قتل رسانده و زمانی که من از خانه خارج شده و به خانه برگشتم کسی را ندیدم. من و یاشار زندگی خوبی داشتیم و نمی‌دانم چه کسی شوهرم را به قتل رسانده است.

در حالی که زن جوان چنین ادعایی داشت، مأموران در تحقیقات میدانی

**گروه حوادث** - پلیس مرزبانی دختر ربوده شده افغانستانی را به آغوش مادرش در ایران بازگرداند.

شب از نیمه گذشته بود که «فرمانده» آخرین پوشش گزارش‌های محرمانه راروی میز کارش گوشو. گویی تجربه‌ای عجیب او را وادار به مطالعه پرونده‌های سرکردگان و قاچاقچیان مرزری می‌کرد تا قدم‌هایی به بلندی حفاظت از مرزهای ایران زمین بردارد. اما ناگهان چشمان سردار به مکاتبات محرمانه‌های خبره ماند که نشان از ربوده شدن دختر بچه‌ای سه ساله داشت. مدارک موجود بیانگر آن بود که «سارینا» (دختر سه ساله) به افغانستان منتقل شده و پلیس ایترپل (پلیس بین المللی) نیز با حکم قضایی در جستجوی اوست. «سردار مجید شجاع» نگاهی به ساعت انداخت، اما نتوانست تا صبح صبر کند.

ساعتی بعد جلسه‌ای تخصصی با حضور گروه ورزیده‌ای از نیروهای مرزبانی تشکیل شد و ماجرای ربوده شدن «سارینا» مورد تجزیه و تحلیل‌های کارشناسی و اطلاعاتی قرار گرفت.

به این ترتیب رزنی‌های اطلاعاتی با نظارت مستقیم «سردار مجید شجاع»

این گزارش حاکی است، بالآخره در کمتر از یک ساعه، تلاش‌های گروه ویژه مرزبانی به نتیجه رسید و محل اختفای دقیق کودک مشخص شد.

سپس با هماهنگی مراجع ذی ربط و در یک عملیات گسترده، سارینا تا نقطه صفر مرز خراسان رضوی هدایت شد. مادر این کودک که با شنیدن ماجرای بازگشت دخترش به ایران سسر از پا نمی‌شناخت، ششانه از کرج به سوی

**شرکت پترو کارباز امید کیش جهت تکمیل پرسنل خود استخدام می کند:**  
۱. یک نفر کارگر فنی خدماتی ۲. یک نفر نگهبان شرایط:  
- دارای ضامن معتبر  
- سن حداکثر ۳۰ سال  
- متقاضیان با در دست داشتن مدرک شناسایی معتبر جهت مصاحبه شنبه تا چهارشنبه ساعت ۱۴ الی ۱۷ مراجعه نمایند  
آدرس: شهرک صنعتی شماره ۳ خیابان نفت قطعه ۷۸ شرکت پترو کارباز امید کیش

**شرکت کیش بتون جنوب جهت تکمیل کادر پرسنلی خود از افرار ذیل دعوت به همکاری می نماید.**  
- کارگر ساده جهت تولید ۴ نفر  
- راننده پایه یک (میکسر و تریلی) جهت تردد داخل جزیره ۲ نفر  
- راننده پایه یک (بونکر سیمان) جهت تردد سرزمین اصلی ۱ نفر  
- فوق دیپلم مکانیک ۱ نفر

**تلفن کارخانه: ۰۷۶-۴۴۴۲۰۵۶۶-۷**  
**تلفن همراه: ۰۹۳۴۷۶۹۷۹۸۳**

**تلفن همراه: ۰۹۳۴۷۶۹۷۹۸۳ / ۰۹۳۶۷۸۸۳۲۹۶**

**اشک و لبخند در نقطه صفر مرزی**

مشهد حرکت کرد و در کنار مرزبانان این سرزمین در نقطه صفر مرزی به دیدار فرزندش شتافت.

لحظه دیدار مادر سارینا که در امنیت کامل مرزی، چشم به خورده‌های عبوری دوخته بود، ناگهان با دیدن سارینا کوچولو، چون پرده‌ای آزاد شده از قفس، اشک ریزان به سوی خود و مرزبانی پر گوشو داد و میان اشک و لبخند، بوسه‌های رگباری نثار صورت گریبان فرزندش می‌کرد که همه حاضران تحت تأثیر قرار گرفته بودند.

دخترش را محکم به آغوش می‌فشرد و ناباورانه به چهره اش می‌نگریست. مادری که دوسال در آتش دوری از جگر گوشه اش سوخته بود و حالا عشق مادری را یک جا بر گونه‌های دردانه اش می‌کاشت.

دخترک نیز گردن مادر را رها نمی‌کرد شساید می‌ترسید دوباره از او جدایش کنند. مادر هراسان فریادی زد «تشنه هستی؟» «آب می‌خواهی؟» و در یک لحظه مرزبان را با لیوانی پر از آب بالای سرش دید! صحنه اشک و لبخند، زیباترین تصویری بود که در نقطه صفر مرزی رقم می‌خورد و مرزبانان این دیار نیز از این که فرزند یک مادر افغانستانی

مشهد حرکت کرد و در کنار مرزبانان این سرزمین در نقطه صفر مرزی به دیدار فرزندش شتافت.

لحظه دیدار مادر سارینا که در امنیت کامل مرزی، چشم به خورده‌های عبوری دوخته بود، ناگهان با دیدن سارینا کوچولو، چون پرده‌ای آزاد شده از قفس، اشک ریزان به سوی خود و مرزبانی پر گوشو داد و میان اشک و لبخند، بوسه‌های رگباری نثار صورت گریبان فرزندش می‌کرد که همه حاضران تحت تأثیر قرار گرفته بودند.

دخترش را محکم به آغوش می‌فشرد و ناباورانه به چهره اش می‌نگریست. مادری که دوسال در آتش دوری از جگر گوشه اش سوخته بود و حالا عشق مادری را یک جا بر گونه‌های دردانه اش می‌کاشت.

دخترک نیز گردن مادر را رها نمی‌کرد شساید می‌ترسید دوباره از او جدایش کنند. مادر هراسان فریادی زد «تشنه هستی؟» «آب می‌خواهی؟» و در یک لحظه مرزبان را با لیوانی پر از آب بالای سرش دید! صحنه اشک و لبخند، زیباترین تصویری بود که در نقطه صفر مرزی رقم می‌خورد و مرزبانان این دیار نیز از این که فرزند یک مادر افغانستانی

مشهد حرکت کرد و در کنار مرزبانان این سرزمین در نقطه صفر مرزی به دیدار فرزندش شتافت.

لحظه دیدار مادر سارینا که در امنیت کامل مرزی، چشم به خورده‌های عبوری دوخته بود، ناگهان با دیدن سارینا کوچولو، چون پرده‌ای آزاد شده از قفس، اشک ریزان به سوی خود و مرزبانی پر گوشو داد و میان اشک و لبخند، بوسه‌های رگباری نثار صورت گریبان فرزندش می‌کرد که همه حاضران تحت تأثیر قرار گرفته بودند.

دخترش را محکم به آغوش می‌فشرد و ناباورانه به چهره اش می‌نگریست. مادری که دوسال در آتش دوری از جگر گوشه اش سوخته بود و حالا عشق مادری را یک جا بر گونه‌های دردانه اش می‌کاشت.

شهر مورد نظر شده و صبح دوشنبه ۱۲ آبان، مرد جوان را دستگیر کردند. متهم جوان پس از دستگیری به قتل اعتراف کرد، او برای تحقیقات به دستور بازپرس جنایی به پایتخت منتقل شد.

**گفتگو با همسر مقتول چرا نقشه قتل شوهرت را کشیدی؟**  
نمی‌خواستیم او کشته شود، فقط می‌خواستیم کمی تنبیه شود او به من خیانت می‌کرد و هر بار که می‌ش را می‌گرفتم قول می‌داد دیگر این کار را نکند، اما فایده نداشت او پارک کار بود و درآمدش بد نبود، من مشکل مالی را می‌توانستم تحمل کنم، اما خیانت را نمی‌شد تحمل کرد.

**پس خودت چرا خیانت کردی؟**  
من قصد خیانت نبودم، فرهاد خواستگار سابقم بود و بعد از ازدواج هم از او خبری نداشتم. نمی‌دانم شماره تلفنم را از کجا آورده بود که با من تماس گرفت، من هم که از شوهرم ناراحت بودم با او

نمی‌خواستیم او کشته شود، فقط می‌خواستیم کمی تنبیه شود او به من خیانت می‌کرد و هر بار که می‌ش را می‌گرفتم قول می‌داد دیگر این کار را نکند، اما فایده نداشت او پارک کار بود و درآمدش بد نبود، من مشکل مالی را می‌توانستم تحمل کنم، اما خیانت را نمی‌شد تحمل کرد.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

## ماجرای جوان دو قطبی که می‌خواست پدر و مادرش را بکشد

**گروه حوادث** - پیرمرد ۶۰ ساله با بیان این که آزار و اذیت‌های پسر روانی ام به جایی رسید که حتی قصد داشت مرا نیز در خواب خفه کند به کارشناس اجتماعی کلاتری توضیحاتی ارائه داد.

یک روز وقتی وارد خانه شدم صحنه‌ای تکان دهنده وجودم را لرزاند. پسر کوچکم که از بیماری روحی رنج می‌برد طناب داری آویزان کرده بود و با بستن دست و پاهای مادرش قصد داشت که او را به سوی طناب دار بکشد و وحشت زده به سویش رفتم و با هر زحمتی بود همسرم را از چنگ و نجات دادم، ولی ناگهان ...

پیرمرد ۶۰ ساله با بیان این که آزار و اذیت‌های پسر روانی ام به جایی رسید که حتی قصد داشت مرا نیز در خواب خفه کند به کارشناس اجتماعی کلاتری

شسای مشهد گفت: ۴۰ سال قبل در یکی از رشته‌های علوم تجربی و در یکی از دانشگاه‌های شمال کشور پذیرفته شدم. در همان ترم اول تحصیلی چشمان زیبای یکی از همکلاسی‌هایم قلبم را لرزاند و به این ترتیب عاشق «مهربان» شدم. پدرم وضعیت مالی خوبی داشت و برای آینده من که تک پسر خانواده بودم نقشه‌های زیادی می‌کشید در حالی که پدر و مادرم آرزو داشتند عروسی در شان خانواده خودمان انتخاب کنند. من عشق به همکلاسی ام را با آن‌ها در میان گذاشتم. انگار بزرگ‌ترین اشتباه زندگی ام را مرتکب شده بودم و مستحق بدترین مجازات‌ها بودم. آن‌ها این ارتباط عاشقانه را «هرگز خیابانی» می‌پنداشتند و به مهربان به چشم دختری ناپاک می‌نگریستند از سوی دیگر خانواده مهربان نیز این ارتباط را زشت می‌دانستند و مخالف ازدواج من بودند. با وجود این من و مهربان به این حرف‌ها توجه نکردیم و در میان همه مخالفت‌ها ازدواج کردیم، اما عوارض مختلفی از همان آغاز زندگی مشترک موجب بروز اختلافات خانوادگی بین من و مهربان شد تا جایی که دست همسر و فرزند شیرخواه ام را گرفتیم و به امید رهایی از این مشکلات به مشهد آمدم، ولی باز هم دوری مهربان از خانواده اش موضوعی بود که بر شدت اختلافاتمان می‌افزود. خلاصه در حالی که صاحب دو فرزند بودم مهربان از من طلاق گرفت و نزد خانواده اش بازگشت.

بارفتن او مشکلات من در کنار دو فرزند قد و نیم قد بیشتر شد تا این که بالاخره تصمیم به ازدواج مجدد گرفتم و به خواستگاری زنی رفتم که مدعی بود به دلیل اعتیاد همسرش طلاق گرفته است. ابتدا «سونیا» را به عقد موقت خودم در آوردم تا با خصوصیات اخلاقی اش آشنا شوم چرا که نمی‌خواستم با یک عشق و عاشقی کوکوران اشتباهات گذشته ام را تکرار کنم، اما در مدت کوتاهی

فهمیدم که همسر رفتاری پرخاشگرانه و نامعقول دارد و نمی‌تواند همسر خوبی برای من و مادر مناسبی برای فرزنداتم باشد. این بود که تصمیم به جدایی گرفتم، اما سونیا نتیجه مثبت آزمایش و انشام داد و من هم با به دنیا آمدن پسرم به ناچار او را عقد دائم کردم تا فرزنداتم آسیبی نبینند با وجود این رفتارهای همسر هیچ تغییری نکرد و همه این سال‌ها را در رنج و عذاب سپری کردم. دو فرزند اولم بعد از پایان تحصیلات عالی ازدواج کردند و به دنبال سرنوشته خودشان رفتند، اما آخرین پسرم به بیماری روحی و روانی مبتلا شده به طوری که رفتارهای عجیب و غریبی از خود بروز می‌دهد گاهی سرخوش و با انرژی است و گاهی نیز غمگین و افسرده در خودش فرو می‌رود.

در طول ششماه روز بیشتر از ۲ ساعت نمی‌خوابد و با رقص‌ها و پخش آهنگ‌های ششانه اش همسایگان را آزار می‌دهد. هر کجا شغلی پیدا می‌کند بعد از چند روز اخراج می‌شود. آخرین بار آن قدر گونه کارفرمایش را کشیده بود که او همان روز اخراجش کرد از سوی دیگر دلخیزی‌هایش امانت را بریده است و با حقوق بازنشستگی توان تأمین هزینه‌های زندگی و درمان او را ندارد. ده‌ها بار او را در بیمارستان روانی بستری کردم، اما بعد از ترخیص، داروهایش را مصرف نمی‌کند و دست به کارهای خطرناکی می‌زند. حتی چند سال قبل قصد داشت مادرش را دار بزند که من او را نجات دادم، اما ناگهان پسرم طناب دار و به گردن خودش حلقه کرد و چهارپایه را از زیر پایش انداخت بلافاصله پاهایش را گرفتیم و طناب را از گردنش باز کردیم، ولی همه می‌دانند که مراقبت از یک بیمار روانی بسیار سخت است و دولت باید چاره‌ای در این باره بیندیشد چرا که هیچ کدام از اعضای خانواده امنیت جانی ندارند و حتی پسران دیگرم از آمدن به منزل وحشت دارند متخصصان بیماری او را اختلال دو قطبی تشخیص دادند، اما هزینه‌های درمانش بسیار سنگین است و ...

شایان ذکر است به دستور سرگرد علی امارلو (رئیس کلاتری شفا) اقدامات مشاوره‌ای توسط کارشناسان زده دایره مددکاری اجتماعی کلاتری در این باره آغاز شد.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

من هم به هیچ وجه راضی به ازدواج او با فرهاد هماهنگ کرده بودم. زمانی که یاشار خواب بود در را برایش باز کردم و او به پشت بسام رفت و آنجا مخفی شد. چند دقیقه‌ای گذشت، وقتی مطمئن شدم کسی در راه پله‌ها نیست و یاشار هم هنوز خواب است، در پشت پام را باز کردم و به فرهاد گفتم وارد خانه شود. او هم بعد از ورود با چاقو به یاشار که خواب بود حمله کرد. بعد از فرار فرهاد، شروع به داد و فریاد کردم.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

**چرا از اول این موضوع را نگفتی؟**  
فکر نمی‌کردم از این جنایت برملا شود و به من شک کنند.

به منظور رفع نیازهای روزمره شما هر روزه‌ها آگهی در نیاز مند بیهای روزنامه اقتصاد کیش چاپ می‌شود. از آنجایی که این رسانه تنها به معرفی صاحبان کالا و خدمات و نیاز مندیهای شهر و ندان می‌پردازد لذا مسئولیتی در باره محتوای آگهی‌ها ندارد. لطفاً هنگام داد و ستد، باروش‌های مقتضی، اطمینان لازم را از صحت ادعای آگهی‌دهندگان به دست آورید.

**شهروند گرامی کیش!**

**شهروند گرامی کیش!**